

نشان و نشانداران
نشان‌های بهارگار

مُصَنَّف

نظام‌النظام الپن علیخان اسکندری

مستوفی دولت پادشاه از بی‌ریز قصبه موهان ضلع اوٹا و گکاب اوده بهادر علی
مستوفی و صاحب‌الکتاب و صاحب‌المطبع و صاحب‌الکتاب و صاحب‌المطبع و صاحب‌الکتاب و صاحب‌المطبع

نشان‌کننده

سید محمد رفیع و سید علی و سید محمد

بمقام مولانا

مستوفی و صاحب‌الکتاب و صاحب‌المطبع و صاحب‌الکتاب و صاحب‌المطبع و صاحب‌الکتاب و صاحب‌المطبع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد طراوت بخش کلهای همین بهاری که بزنگ مهر و مهر دیان است کمال لاله و سنبل
 راحت مشاهد و شهبان چستان روزگار بعد آب و تاب نراکت بخشید و میاس چهره
 بر دوزخ آفرینی که باقی چون صورت بصیرت بآینه تماشاکاری مختارستان صفا
 رفته کارش با هزاران حیرت عرق انفعال گراید تخلیصی که اگر کلاستان
 امکان را بسیر و بخش او رسولان راست گفتار آرایش مینماید - مع نظارگی چون
 غنایب کوه بقیع کل نمیرسد صورت طرازی که نور زنگ مرخ و شفق مهر و ماه اگر چه
 شاهد ایام را چون میاس روشن دلان در خسته میساخت - زمانه بزنگ تماشای
 روز عاشقان از لغزش شام زلف جوان تیره میگردد و وقت گل بلخ نبوت
 که اگر ذات تقدس آیا کسنگ بخش شکوه زار امکان نیست برگ صوری و
 سخن تعلیق آسایان راغ سوختن میبکشد و دست تمال مرتفع رسالتی که اگر
 تصویرش واسطه از رنگ آفرینش می بود ببولای کون و مکان بزنگ عدم
 نقش صورت تمیست س چه گوید کس ز او صاف محمد و احد از هم خود را ساخت
 صلوة الله علی و آله وسلم آما بنی دین تخلیص ریاضت انشا و نقش طرازا اطا و باغ
 گلشن آرا و خیال بزنگ هر کس که برای شقایق دوستان رهات و مرقع میشان
 نباتات افشاحی باشد پندین در سینه درخت - و سبب حل لطمه که پیش

جوان اشاکری رنگ بوی ندارد و قفا صاف گلدسته بندی و چهره پر وازی نمیکرد
 دو دم سلیقه حسن ادای نقش برای که کفیم رضوان مزاجان ایام و بهر از نشان
 زمانه جلوه اشعنان نماید با خود نمی یافت اما آوازه که بر فاقه شکل سر سبد
 باغ سیادت از دو جهان نزهت باب و نقش بهترین جانم نجابت تو اب رنگ
 بخش نفوس سید معتمد الملک معظم خان خانان میر محمد بهادر منظر جنگ
 سمت جبهتان شهر سر بند صمنستان سفاکی اتفاق سباحت اناد از و فور
 اشتیاق دسته سه مراسلات و شقه شمشه سفا و مناسبت خدمت نکبت گلزار تبت
 در گدگ تمال شفقت مریان صاحب برادر میر محمد علی و دیگر اعزاز علی قدریم
 می کشم اگر در نظر گران رنگین بوستان اشاکری و از میدان سیاه قلم اطامش اهره
 میگرد و حرکت تخمین اشاکریه بجز در گاه الهی تخلف تربیت بگردند مملکت دانی
 سب جوذ بودم در آغاز و انجام آن تامل میگردم اما چون باران سالنه بجا رفت
 و جز خیر این استدعا فایده نداشت در شروع سه بکنزار و یکصد و سی بجای کلید چند
 براسه جهاک باران اشاکری دوست در رشته سطور و نقشش جبه برای تماشای سکه بهرین
 مقصود پرست بر صفت کشیدم و بهار رنگارنگی کردیم از عند نوب طبعان گلستان سخن
 وارث رنگ سازان اشاکری آنکه اگر حرفی بسند فاطمنازک بسند گردد و سخنر باو
 نماید و اگر لفظی بفهم عالی جایگزین اصلاح فرمایند و اگر داعی نداشت باشند
 بقیه و اگر آرند -

بخدمت علی سیاح صاحب صحت و صحبت بصاحب آیه رحمت سرای شفقت
 که همیشه مسألت است ارزانی باد پیشتر بگرد با شریعت و جهان عزیز میان کریم
 از نواد و روزگار و تازه انقلاب و بود قلمونی زمانه و بی رنگی احوال که میر فلک
 ازین هم بیشتر وارد و بعدر شاهه نوشته ارسال داشته تا حال که تاریخ ۵۰ آشتی
 سده شکر سلطان نیست بطلان صامی کا سگار رسیده به علم صحت فقر و حجب
 سرور و ده با شکد احمد شد که در بنو لا اکثر غایبانه بلطن غایب از دور و تواتر است
 هر خطی که بقلم آمده است بلع المبلغ رسانید طرف از محبت نامر با صنایع و باستان
 زفته دوسته اگر هم تبرکلی اجوبه با عتماد جو که از دور بهای نوتجه همین کار است

غفلت نوزیه ه حتی که بران افزوده چرا نباشد مناجح یا داخل گاهه براب
 شده است و سروریکه از خیر توالی عاقبت ذات یا برکات و والده ماحده نعت
 حیات قطب الدین دینیه سلیم الله تعالی عاده حال بنده است اگر تا پیر او ای
 سیاس او عزائمه سراپا زبان تووم ابرامکان که ترفی ادا کرده باشم و اینهمه متوجه شریف
 حاصل است الهی عمر مزید باد عیالین که هم الله سلیم الله تعالی رشته عمر ششما
 چون تمنای مادر از باد تا امروز که تاریخ ششم شهر صفر با آنکه دروازه هم و بچه روانه
 وطن رنگ گلشن شده بشره آفریاه مسطور بجزر و کوفی برسیه واسطه انوات سرت
 و صوت پهن شاتان بوده باشند سنقه تقصیر رسید که کار خنای تماثل شده
 رسید مزاج بتو خوش بخویر بحر آن و و کلمه که با عات عقل مرقوم شد لیکر دو باند از غفلت
 شما که بی عارضه ننگ ساد و در آماده کردن ماوه بید ماغی بود سلامت جاسه رخصت
 نداد و مهار همیش آمان عارضه محبوب دور از مکره مسب مشیت پیش کرد و مرا که
 مانند لغت شما هم بهر چه توالم تسلیم علی بخردن کردم پیش اذن او نسبتی ان شمارا
 از خواهمی من که حقوق منت بر زنده شما دارم دور و ارا و آتشقه تقصیر مطالب استغن
 و از کوائف اطلاع غ استغن و آگاه کردن با اینهمه داغ پید ماغی کرد زیاده
 محبت نصیب یاد و السلام - بر آدر گرامی قدر علاقم صدام و حق الهی و
 جان مرا عاقبت نصیب باد کبدر و اند شدن سراپا از زبان میان کریم الله و شقیه
 غایت شماریدم بنده هم با هر که راهی آفرین باشد دانند که هم آگها در سانه
 و اسب با عتقاد و آگرد شقه گوشت و فرساده خود را مقصود است زمانیکه خبر کسل
 دور از عتاصر شما بگویش میرسد مزاج دو جاد کدورت صینود اینهمه از شورش ایام
 است آتی که لیس از ویر غنچه امید گل کشند یعنی زمان زمینان کچهر صحت
 و سلامت باشد رشته مستغن آزار شما و یا لاکن آزار بار خیر بیدار صحن ایضا
 در سیدک میان کریم الله خدمت شما خاطر هر آمو و ترو در صانح اضطراب است
 و چه مسرت سخن ترکیب تو لا چنین سالت دارد هر نا مبلک که مسرت اموا
 توالی و تو اتر از هر چه شاب زواغ اشعار شونند زیاده و السلام - بکامکار
 سید غلام رسول - جانمن سلام الله تعالی از دست شدن سلیقه آن

کما عمار که بقدر اول و ثانی شانه خط نسبت خطها هر سابق صاف و عبارت
 بر بطول فرزندان مجتهد دست و خاطر سلیقه پسند بسیار معلوم حقیقی که احتمال
 نعت محبت افضال اوست سرایا زبان شده آن حکم باره مورد آفرینها گردید
 لازم که کبرش از ریشه طفلی در مزاج شما عقده انشا انشا الله تعالی نمانده
 باشد عبرت است درین مقام اطلاعش در فیکه اوقات شما صرف خواندن
 و نوشتن باشد صادق جولانی می آید پس فارسی که رجه و کمالش در پیشین است
 مقرر بان سعادت حاصل شد در جهت تقصیل عربی آنقدر سعی نمایند که شتاب تر
 خود را مصدر تحسین اهل فضل گردانند زیاده ظاهر و باطن مکن عمل محمودیاز زیاده
 و استلام پیمان غلام صادق بسیار شایسته حقیقی که این مرتبه نامه شریف
 پیوند دل برادر گرامی قدر سگله شده قاسم سخون شکایت عارضه اختلاف ظاهر
 که سامعه و از خبر غیر مالوس استثنای بسیار مطلق نبود اگر چه خبر و شران حاصل شود
 بخش بر زبان زخمه است لکن بر وفق که رفتنش صدمه باد نشان از صحت
 و عاقبت مرا که مدت بیماری با متدا کشف در اید با یاس صاحب گردید فکر من
 اختیار می سامی که عبارت از سوارس و دوا همه بجا است بگمان اینکه این صفا بود
 میکند سخت به مانع مجده بود از آن کشیده پیش از وصول آب از شانه نماند
 می ترسد از ارشما بحقیقت از ارواح ماست و دلیل قاطع بر این معتقد بودند
 احوت است زیاده تو ضعیف حیات از ذائق با و سعادت سید شایع علی
 صاحب در مقابل رتبه شکایت سخون مهربان صاحب من آفریدگی که مرا
 از لبت را منزه آفریده است لواندن صدا قلم بکیفیتی که هست در جسم صاحب من
 جلوه گر کرد آنچه بینه مرا عذر که اینجا از زبان قلم می آید بی حد فکر طبیعت می آید
 والا ساخته و پرداخته را در بازار محبت کساد چرای است نمیتواند غم آرزو در
 چمن استر صاحب تما گل کرد خواهی الطافانه ایما ی راز عبارت و فصل که زبان
 قلم ترجمان دل نیگفت نشان داد و بیاخته می نویسم که اگر مرا رسم بنده همشته اند
 و حرکت و حکایت را ندهد دوستی با هم معتقد می شیم با رجزای ما و شماست شکایت
 مشاط شاهد اتفاق است و اگر راست اند از لبت انشا الله تعالی راست خواهد بود

انباشته اند اگر از سهو غلط نایاستی واقع شود بفرق بران قلمش با بافضل
 قراطی تمامی بعد ازین مرسل خواهد شد ترصد فرمایند دریک تماست و السلام
 میربان صاحب خانصاحب من کسی منتش خاطرهای کرده است ایچ محقر طفا
 میشود بر کفایت افزوده جهت ماه آینده بانی می باشد عاشاره که چنین نیست
 دلالت بحال کسی که در هیچ یک از روزها نداشته باشد و لو که کشش با عهده در هر صلیح و دو کا
 بحالان بازار که منتی او انا کرده با التماس به الی کشاید و نازک تر آنکه از نایاست
 محبت عظیم حاصل نماید مدنی است که از قاطل سامی ملازم فقیر را اجلا همین بلاست
 با علم یقین که رسم مخلص سرکار در تحصیل ایمان بسماجت و ابرام که نقاهت حسن دنیا
 سلیقه انباشته از جزایکه در خدمت شفیق و کریم خود نگاشته کیالی سهو بر سبیل با و ده که
 آتم و ستوار تماست گذارین شود آشنایست و ایضا شفقت نازک را چند آنکه
 محاسب حال شدید در دنیا فتمه والالی ارتکاب سلیقه آثار رسیدن عقل قبول
 نداد و ملاهی صعب برای هر ذمی اگر وح شد با لاترا از اقدام سدر حق نخواهد بود
 کسان بالکی که بکنه رفتند عارضه متدکسل و صفت قوی خاصه درین هواست گوم
 حکایت ناگفتنی است با کجمله ازین داستان بردازی ایچ ابراهیم مقصود است
 رعیت که بر بندگان عالی ذاب صاحب ملازمان سامی صاحب و ستوار نیست قرح
 شود و استلام بمیان غلام صداوت الهی عمر من صدوست ساله باد در قول
 محله استه ارتجاج افزاینی مسائله الشرح پرا بتواتر اسباب نشاط و ایضا ط
 من همور طردین محمد کتبات لومان سواهی خفا مقصود الاصل که عبادت ارشده
 پیر محمد علیصاحب سلمه الله تعالی باشد رشیده اگر چه عده مطالب که اینجا از
 صحت دانه مانجه و بر حوز دران سلمه الله تعالی مقصود است تسلی مختصر
 خاطر شده اما تا که نوشته سامی صاحب میر بغیر که مویکد نشود و است سلیقه عظیم باقی
 است بهر صورت بر بکر و هو که پیش می آید چون بی حکم حاکم معتقدی نیست خیر حال
 باید دانست درین محمد مذکور زبانی گفت که خط آورده بودم آن اعترضه اللاحض
 از شرطی بر آورده حواله علیه رو قاصد یک لفظ بیرون صومعه آراسته و باطن چون
 ست برستان حزاب است نموده بمن فرموده که روانه شود این خط و در چهار روز

بیشتر نفعی در اصل خواهد شد و فقره در مقدمه شریف بود که مرا سلامت میسر
 مهر علی صاحب بدست قاصد هوا سیر فرستاده شده زود اول خواهد شد تا امروز که
 نیم شعبان و از رسیدن این محروه روز گذشته است در مدت مسافت
 پانسیان گران احتمال مضاعف طے شد اثری از وظایف نیست قلع و عمارت
 که خوب درشت فراهم آوردن آئین خیال است اگر چه سده گنجایش دارد
 شکر بایک مذکور اگر روایت کرده اند اما مسکن عظیم ثابت است و اما
 حالاً اناغ تشدد و تردد شود و زیاد رسته محبت را از کسی تمام آرزوست
 و استلام - قدمت شخص صاحب مخدوم شکر الهی اینجا عاقبت است
 از سبب آنکه مهربان صاحب بن بجزی و نسا کلا عید ابی بفرزید که تقاضای
 استعدادن ممکن در حضرت واجب بانی نباشد زیرا است چشم خون
 دیده آیت بر راه وصول اجبار رحمت سمبول باز و سامعیدگون در باره عبادت
 عباد الله صاحب ایامه شکر الهی و مسافت بازم بر کباب جبین سلیمان علیها و صراط او است
 که خواهی بخواری خورد و اول کرده زود رسیدن و گرم پرسیدن و نفس سرد و گشایدن
 نمایند چه می فوسم جماعتی برونده که ادسبجانه سامعه را بصطری که خبر کسل مزاج
 صاحب خود با خند استوده شود آشتانی نداد و با صبره را بشا به صورت
 لب بینی نختش او با اینهمه من فار راه و ادوی اخلاص و قاهر طریق آنجا
 با صحبتی که نمی بایست دو مرتبه متصل شربت خانه رسیدم و از مهنان عیب
 خبر سر و شیدم که شانی مطلق صاحب ترا آنقدر تغییر کرده است که بدستور
 حضور لو اب صاحب مد ظلت العالی بر دند - الحمد علی فضلہ کفتم و معاودت
 کروم و نفرات هزار نفرین بر آن رسیدن و دیدن که شقیق - طر در افات
 نمی باکستم و اولی ارکان رسم سکرم بعد الحمد و عای خیر که کار من و شفقت
 که شعار صاحب است بی سابقه تکلیف مرعی است زیاده نبردستی مادی
 خدمت میر محمد علی صاحب جواب نامی آید گرانه جانب بازم بر نیاید
 چشم میکند مردم خبر دارم صاحب لطف و مهربانی تو ام سله بعد قباله
 دست که بگویم و کایت آرزو چیز است بزبان قدر خصصت جرات شکایت

دیر رسید غنچه که برای شکسته ماندگان رحمت حرمان آینه زندگی گمیش است
 سید دل که از مراتب باس خلوص و ولایت و قیقه نامرعی نگذشته است احتمال رد دادن
 بیجا می شادی که در حضرت اتحاد این واسطه توقف محمود چه می نویسم هزاران
 تن مقصود است مشک سائنه تسلیم جوارح که مثال استیفاء شده الله نمودن
 بگوید اینک شفقت نامه در راه است صبرهای و تنهای جرایم دل مرتبه شناس
 یکطرف بلوای عام جوارح یک طرف چشم بیاب نامه دیدن اولب از زودت
 بو سجدن و زبان کوفی خواندن و گوش صدای شنودن می خواهد جز اینکه من از میان
 بد رهم تدبیری نیست الهی راسه و پائے زیاده شفقت بحال ما باد -
 بدایون آنو دیرین ناصر جمعی ملین و باور - راسه صاحب هر بان صورت
 مروت معنی آسمان سلسله الرحمن باد - مراتب فوق بر صغیر محبت تصور منقوش است
 وظیفه و نشان استغای غیر نماند از استماع شهرے که قابل سماع یعنی
 واقعه مانده بکینه نصیب والده صاحب مهران در جزوه صله مزاج دوستان مکده
 شد چرا باشد راحت و رنج آشنایان همین اتحاد تعلق یافته است -

جو عضو سے بد آورد روزگار دگر عضو مارا مساند قرار

امر که جز صبر چاره پذیر نیست تمیزش که همین صبر خواهد بود یعنی که پیش نهاد دل انز
 آگاه و فکرال اندیش بوده باشد اگر چه ظاهر بنیان عرصه الم داننده رحلت کردن
 آن مغفوره را میت قرار داده گمش لافه طندا آوازه کرده باشد اما بنظر باطن
 بنیان دور اندیش پیدا است بدو مادر که چنین فرزند مستین اقبال نیکبای
 الهی چشمه حیوان در پیکر عمرش با ولده آشته رحمت ماریتی را با لاس هستی
 تبدیل نماید حیات ابد باوست زیاده عمر دولت طبعی باد - بهر اور گرامی مستدر
 میر غلام صباوق - عزیز المتمدین او جامع المنظر هین زیادترین عبادت
 دوستان بکنه بیضا سدر از قدوم عشرت لزوم سخن و طمن رشک گلشن گردید چه با
 خاروش که درست از بین دلها که مانع وقتها اندار که بسیر کیا است بروا بوند -
 چه می نویسم مدارکون و فساد پر حناد است لے نبی که سواد است که تعلیم آون
 در سوخانی که سود خود را نهند بهل آید زیاده و السلام - خدمت میر

محمد علی صاحب خدایتکه در هر بحر اوج بید قدرت اوست عمره در آن
 نشاء بخش صاحب نگار من یعنی کن دو و شکر باد آور بهای و شواثر که در عرقه شمشاد
 بیفت قطره خوار و طهر و معیت نشان دادند در امکان من ممکن نیست اجتناب
 مزد آن قطعون در آن آرزوی من در عا خواه کرامت فرماید جواب هر یک شفقت
 پیدا گانه است بحر بافته و بتلکلی و اسرار تجلیح جانق میان کرم الله که شمره و بقصد
 سزاش مبلع شسته چند شده از ان شاء الله فقر رسیده رسالتیه و هم زبانی
 کرده بکفایت صحت عالی سرور ساخته باشند تا عالی که تاریخ هیزدیم شهر حد است
 رحمت با ستر ظمار از خدمت نواب صاحب حاصل نشده آرزوی موافقت
 شریف که در مانع جانموره دست قیال در ثوابها هزاره منظور نموده تمیقت نوین
 عبداله را هم احتیاج بحر نزار و در جان من به بیایه مشاهده آمل آن جماعت
 که بیخام بوزن آنجا بکجا زموده کشیده است منتزق استعداد فناء قلوب
 آنهاست انصواتهاست بومند می بزمین ادب شاکار می آید هیچ کمتری از غریب
 بیگانه تر آید بند روزه است که فضل الهی با آنجا عمارت نارت که آبی است شامل
 جان منغالیشتان شود زیارتی است اسلام - در این حقیقی پسر محمد علی
 تمام امور الهیات شریف صاحب بیایه شریف طراشه قاسم چه خطه انشا سازم
 حقیقت آرزوی که عمر با بسر شود و بیست است آحر شود بالیشی اگر با محفل غایب
 که سیدین مقدر بود و شوق به طارده ساقراق غلط سیر است دلیل ساخته نشود
 بهر طرف می سپردم و شنیدنی در چشم به بهر چنان محو سرت میشدم که مشاهده
 که نامی سینه به سینه
 نوشتم نامه در پیشم چون بر سر برآید - بر شمع شاد از در هر کجای بر آید
 بر صدمه آتش اندازد بر سر آینه در راه است که من کفایت عالی بود که آرزوی
 بسته و دیگر بار در آنجا خواهد که با سدی ساری جوایها که مقاصد که پیشینه
 مکرر عیال آمد تجمعات تمام بود میداجابت است از یاده العاقبه بالعاقبه
 محمدی جهان صاحب و بعد از وقت و حق موت اولی اختیار می
 خالصه بزرگان بن مسلم الله هم باو سخن آرزو نامه جدا گانه دل ناسانی

نیست چون مطلب خبر و عاقلی که ایرایش آید. مهر شماست بر صبر بود و در محبت
 تا اول اختیار معتقد میباشند از عدم تشویق و استحقاق آنچه کشیدم اگر اندک
 اختیار با من بود تحمل نمیدادم مطلق و فقدان اسباب از ترس مقرر است و
 از تادن کدر ادباج المتفرفین صاحب راز و بیار و زیاده عاقبت بالعاقبت
 و السلام - خدا شایع صاحب مخدوم شکر الهی که خبر و عاقبت موجب انشراح
 است آذینکجا نه عمر دولت صاحب من بخرمی و نشاط حیدانی بیفزاید که تقاضای
 استدعای من ممکن در حضرت و در جمیع باقی نباشد بدیهی است که عرصه ممکن در خور
 قدرت اجابت واجب تقدیر است شوق در اظهار نیاز من بیانی می نمود اما ضبط
 نفس رجعت نداد و دلیل مناسبت ترس مان من ششیر یعنی هر که تشبیه کرده شد آن
 قوم پس این شخص را همان قوم است تو با نهو من پیش آورد زیاده جز من تا چشم
 آید و السلام - شریعت و اقصیات بنا مشروح است و کجوری که جز منی و دانش
 در میان مردم است ما قوس من نیست تخصیص در محلی که صفوت اخلاص باشد
 جاسافق باشد آنحضرت که مقتدای ما صلوات الله علیه زیاد بر عدل ظاهر
 از منافق تا محفوظ بود نه لاجرم بحرف ضرورت حکمی آید بر نده نیان نامه استدعا
 سفارش بنده تا بهر قدر که در هر قدر گفته اگر منظر ما تقدیم هوس سفارش داری غایب
 نیست بقتضای صلوات و دست درین راه سفارش شایان من حاصل شده اند لیسکه
 مصاحبت وجه ششیرهای هدیه زبان ساکت نقش تکین او شش شده است
 چند آنکه معاف دار گفت معاف نگردد تحریر این دو کلمه نه با میدترت شدن آثار
 در سبب است اما ششیریت تقاضای تفرد حر او تا حق وارد بر نده خط مجرب
 اگر غایب کند ششیر و شکی نگردد زیاده انصاف روزی باد - پیشین جنبستی
 میرا نیز در پیش تحریر یافت اشتیاق طلاقات سامی میرا نیز در پیش - از اول
 دل محبت منزل نظام الدین آنقدر بهم رسانده است اگر بقدری ششیر آید صدقه
 نما باید بسیرت رسیده و مسرور گردن در خور آرزوی دوست باید که کمال آید
 و هم پیش نظر انشراح ظاهر که بهره از محبت ندارد و اخلاص را اسباب تحصیل

دنیا پندارند عارضه گرفتار بچ اوزنگ آباد که در گشت زار دوستی به برگ شریف
 علی ناز دست آویز دیر کی مهربان من کرده برق انوار من آنجا دانه طایفه
 در دستاران کاذب دعوی بداران صادق شوند - زیاده و اسلام - در حقه و اول
 حقیقی کار میگردید علی من شاق را شاق و آنه شکل آن مافیت بخش
 که عافیت نصیب ما دشما کرده است اشراج نامه عزیز شامراج را که نابرد یافت
 خیر صحت آن دل و جان بافتضای صفت بشری محض بود تفری تازه کرد شد الحمد که
 سلیقه شما نسبت سابق از ربه کلام متواتر معلوم شد اگر ظاهر دست کرده اند در
 اصلاح باطن که عبارت از حسن نیت است می نمایند آن در راسته فضا من خلق
 خدا حاصل است ادبها که است فریاد مزویا سبانی که برتران دقتی است که شما از
 مشاهده آن خط و افراشته باشند و این از کجا بصورت رسد اما چون قدران اسباب تعلیم
 و فایده است در سر انجام آن مغرض است است به شایسته اجرت بدست آرزوی و
 فرستادن واجب شد عنقریب بهر سائیده فرستاده می آید زیاده عمر و عسالت شما باد
 در شکر عزیز که بکلمه انیسر متوجه شدند از دیر مهربان و بخوار من کریم نفسی است که شکر
 لافه ساجی آرد انجام دالاد در خور قدرت شما و قویات تقیر که لازم است حسن و سببها است
 توجی که باید عمل نماید و من صاحب خود را بر هم فرزندان بمرتی گیری نمی شنیدم
 ناز شها من تعلیم حقوق برادری و اخلاص که نیک بر رحمت بهر سائیده بودیم
 هست و است عاری بکلمه انیسر دستات حق پرستی بعد آن بوده باشد را سببها اگر چه
 نشان از قهوه شعور میدهد بصورت گفته می آید که قدر اخلاص من بشما
 واضح نشد محقری که بختی اخلاص در این بهار کسی نمیکند و مفصل
 اسباب دولت که نامش دنیا است مرتبه دانی اختیار ندارد از بیخاست که باقی
 و تصدیقات شاقه صاحب می باشد تنصیر کلام مرا از صاحب خود با و صفت
 چشم پوششها چشم بسیار داد می شکر فقط بکلمه انیسر نیک است فخری و در هر است
 میگوید که انجام خطایک هله منظور داشته باشد که توجیه که آثارش در بر روی
 است بجا نشود لکن بن منعم حقیقی از دل سر یا شکر نوبهات صاحب نیت
 است آنچه عوانت امور خیر و اسلام - مهربان تقیر نسیان محقر با قر

که نیاز کبوتران قبول ندارد اگر نظر شوق فقیر را حسن معلوم شد دعا که بحسن آن
 برسد و اند شوق شریف اعتقاد شوق و دستار است در یک کار و دیار
 رفیع بپسرا ندو اگر این نیست بر نظر رحم که دانه هرگز نیست از غفلت خانصاحب
 محض است که تقدیر یاست و حق فکوره و شرف است در دو واجب زبانه و تسلیم
 خدمت خانصاحب بعد از محمد که صاحب من معلوم است و تقوی زبانه از آنکه بل من آرزو
 و از دهر زبان و شوق اندر صفت با هر نوع صورت و سخن آتیران بدل از غایت
 از نهایت توان صاحب کرده تا حق بخورد دل و نان خوردن جز یکسب حاجت
 محسوس نمیشود اگر بفریب فتنه که کارش از راه راست بر زن است شفقت نام
 سانی را در هم خیال کنم و جبهه الهی صحیح بر نمی آید اگر بخواهد و معنی است و دل اعتقاد
 محل زیاری آن اعتراض دارد و اظهار تمجید آن در عالم ستمی شایب بر روزگار روزگار
 میگردد که اقیانوس را با ستمی دست و پا می آید است دستگیر است در حال
 ساخته نماید کلام حقین بر وجهی که آن است که رخت اندر دل بروی نموده از کمال
 در محل خود را ولی ملبه بدو احتیاج آید چه باید که چه در آمد خلی است
 بدین بیت است چنگن نامی توانی است قنای در طریق انبیا و اولیا به تشک
 میا در منبدا تم کدام فردا بود و مهر زبان صاحب ماست الهی در آنچه خبر باشد
 از قوت پیش آید کیمیان که یکم از قند نامه فرخنده عنوان آن برادر مهر سامان
 زانیکه از تاب و توان بر می سازد و بود و وصول راحت ستمی سپیدی کرد
 اشتیاقیکه تو ام محبت است من از آن بواسطه قلم گزاشد و در آن مصداق
 محبت بهتر منبدا نگره هاجرت که میباشی در بالاکردن و شایقانه امیات حرمان
 سوختن کار دست سینه را آشنایانه ساخته صلح و سا که وقت مسالت
 واجب است خرد ستاه عابد و شوق و است عیسی وصال مشک کردن کار نیست
 او سبب است حاجت فریاد نشاید که حق حقیقی اندر این کار نیست نگار دل برادر
 را مسرور ساخته باشد الهی مبارک آباد جرای بیدار عشق و لطافت و البصاحب
 پیش ازین نگارش رفته خوشگانه عمر و دولت آن قدر دان بفریاد و معنی مستین
 مقرر شد که بعد از تقاضای ایام خریف شروع ریح که هنگام بیمار و زبان شکفتن

است مشفق و اواب صاحب مضمین طلب شاموشی کنگلی دلی دوستان بیرون زاده
 شوق و استقامت قدس قاضی صاحب سید ضیاء الدین خاں بجا هر دو
 قبله من بداند تکامل عمره از کدویت سرچشمه صاف نیست بموجب وعده
 است عاقل برسدن ساخته از سه پرتابش گه گری روز بانی مانده انتظار کن
 چون نسیم لطیف طلب در باطن امید نوزید خود کرد و با دانه بصره ای معصوم
 رویداد شانه اقبال تال هر دو صاحب وعده فرمایند تنها باید بود و چند آنکه
 سرای رفیق صاحبان و استغفار خانه صاحب طعام که کدام محله در چه طرف است
 کردار استجا که لیکن رات را هم کن ازل تقیض نام فقیر نه کرد و آنکه بود نشانی نباشد
 لا جرم بایوان در قیام از شفاع آفتاب تابی بر صلح آرخن بنود خانه رسید مضمین
 بفکر رخ جوع مشغول گردید درین اثناء اقبال ملازم سرکار نوزید تازه آورد
 چون استغاده از سر کردن یک گه گری می بایست و رات وقت لوبت شام
 می نوازند بیلا حظه بعد مسافت بی تابی جوع حضرت ندا و در واقع تا عند نامه
 مسعوده بفرستد ز یاد چه بر بخورد نذر است والسلام بقره امین نصیر الدین
 حجت زمانیکه در آن کامکار نصیر الدین مبین سید الدین است مضمین عاقبت
 است ششم صفر و چشم آرزو و انتظار شد این مرتبه مطالع رباط نظام دستبرد
 سرایا نظام القدر خاطر کسر در وسالت راستی درستی در دیگر آنچه او کسب است
 در عین آفریده بهتر گفته است در جواب کریم مطلق که اگر احوال آن کمال استعال
 میدانند از و تقدیر و عقاب آن نوزقره حیات مرا مصداق حسات کند و آنچه در حق
 بنده و زودتر و نذر و نذر است که استند است که در آن و اسباب آن نگار کش
 رفته بود و بشر قبول جایگر دلی شده بهم سائیده فرستاده می آید مراتب سلوک
 با جان عزیز کریم اندر می دانستن تحصیل رضامندی ماکرون است زیاده
 الهی عمر بایه دپات من طبعی باد و استقامت شیخ مخدم مثل محبت شیخ صاحب
 سرای استحضرت من آرزو سے مضمین جز و بعد ان انعت سامان که خواهد که ممدرد
 من نینداید که روز را بجهت و شب را بجهت بی تابی روز میازم مفا و کند
 مشرفی از غم بفرستد هم شوال تسلی و نلسه من جرح خون که لعلت و بر رسیدن

انشراح نامه ستالم بود با نوع بهجت شذو و در تافرتادن نیاز نامه حجب علم
 فاعل فقیر که عارضه کثرت آلام جداها و غربت مصائب سفر با خود دارم
 نمی تواند شد ملک اعلام میداند که فقط حزن وقت مبتلا و حرفت میدارد و
 و اکثری خیال بر نشان که بگشت بحر نیاز نامه از یاد مهر و شفقت و کجاک
 ریهای با عطف شریف بچشمی آرد آنچه با قافت معلن دارد از یاد و غمی بر
 دل فاصد معانت و با و مانع کتوب است بار اقلم گرفتار و درق نوشتن بسا خراش
 و تراش دارد زیاده زیاده عشرت دارین نوشته چنین مزرعه زندگانی با دو اسلام
 قبل صورت و معنی من موبورین احسان و با و امی مراتب شکر هزار جان
 بجز بان اطلاق و تفضلات قابلیات نواب صاحب بنیم حقیقی عالم است
 در جز نمایند است اما فقیر وصول هر نعمت بواسطه متین هر دو صاحب خود کیم
 لاکین از شکستگی دل که راس و ریش جوارح ظاهر است دست و پا به تحلیف آشنا
 میشوند درین ظلالم مقدری و نا آشنا بهایی شایسته تحلیف بر زبان می آید
 گو حرف خوشامد گویند که الهی حرف حرف من در حضرت شفقت آبات هر دو
 صاحب خوش آمد و میگوم اگر اتحاد ذات مقدم دو گونه مقصود سبب سخن
 سجود من نمی شد مگر که اینقدر است هم به بندگی پانمی فشردم بالفعل مسالت
 از جانب سامی رنج اخلال وطن که در ظاهر و بسته حرکت محقر است
 هم مقصود است توجه شود زیاده و اسلام شیخ ابو طالب اخوند که حقوق
 اخلاص و برین ثابت دارند رسیدم اسلالت آن طالب صادق سرایا و نواق
 است انبساط و افرشته ابراز اشتیاق در محلی که دوستی از رتبه اخوند
 گذشته باشد سبب از مراتب صداقت که جزو محبت است و لازمه آن
 هوا خواهی و بجز یاد آورهاست بخواهد مگر نبار و دردی حظه خیرت بپسند
 نوشتن و جز سلاست و نمایند خواستن است بیضا که آوا نیکه رسیدند
 در کار بود صحیفه شریف و حصول مسرت نمود تقید تعلیم بخدا سعادت طلب الدین
 حسین و غیره طای الله عمرم از شما می آید نه برای آنست که اینکس در ادای
 شکر آن سرایا زبان با شکر شما که من شما رضا مند این حرکت که در محفل

صفحت چهارم از کتب در تائیدش است دانسته باشم اگر دانم و باشد غالی
 از ثنائیه تصور واتی نیست لکن بنظر من غیر البنی طال الله تعالی علیه که تفضل الهی
 در سم از سال عمرش خواهد بود و تفضل قرآن نکرده و حشمت بیجاست باید که شمام
 در حشمت نیاید... زیاده محبت را از حکام با در حشمت شیخ صاحب و مخدوم
 شکر منعم تحقیقی که کفایت بصاحب قدر دان من سرمد الله تعالی حاصل است
 و الاثر نامه شکیان در حد اذیت از بن کریم النفسان است در کتب که انظار
 سایر قلمی اصطرار بود مستحقه مستقیمین سیادت که از شورش وقت شفقت یاست
 از رسیدن مرا مشرح کرد و نهایت صحت عطا فرموده است در محبت ظاهر
 و باطن بیغزاید آنکه از هر اوقات اختلال بخارش بود آن دیکه روحانی آینه
 دل نیاز نزل شد اگر حرقی از آن بقلم آید دوکان کما سد مترسمان گرم کرده با
 قصود است که در اشکلی عظیم تمام یافته است از اندوختن نعمتهای متکثره از پشت
 پازون حاصل نمواند شد با زواشه است و الا از خجاسته است دیده و اگر در آن
 حکایت ناچار بهاسه ذات گرامی شیخ محمد باقر خاطر کسب کرده بدست
 هر چه پیش آمدنی چنین چنین کردن بهتر از کدر شدن است سینه دیگر بعضی
 مطالب با مید جواب گزارش خواهد کرد یعنی که حجاب خواهد بود... زیاده شرح
 تنها بوجدهان تعلق دارد و السلام بحان غزیرسمان کریم الله از شوق
 دیدار آن از تمام ارواح سلسله القادحای حرقی چند نشانی که با از متا بهما
 که در عاقبت میگردد املا سازم از شریف بودن آن محکما رسیلغ مانع
 رو نما گشته و بهر آنکه با شکهاست باید ساخت راحت بدل نمائست
 الحق در غم فرقت را جز فضل دوائی نیست... درین بار حضرت از حجاب
 نواب صاحب بهر ازان عنوان شکستی با استغاثه است مقدس نواب
 این اقبال که الهی در دولت و عمر این بیغزاید و فضل تیکه سابقا بعین نیاید
 بود مرغی فرمود و حرفاتیکه سلسله با بند معانی با فان تار و بود طول
 خواند شد در برابر ابرام فقیر شفقت بر زبان آورده مرا که آخر کار

اسرار معصوم بود و خبر نسیم بر آستان انقیاد گدازد شوق انحراف اندر آن
 دور اندیش نمود چون از رسیدن آن برادر مبارک خفاقیه و اراده امت و شوق
 گداز شوق از راه خوف و ترس بر آن علم نیست تا طر محرم یا نغمه محبت بر صاحب اندوه
 است تسلط نمود اگر نامه شفا مشون صحت و سلامت بجهت پسر سه کیفیت
 با بعضی بشقه دیگر گزارش خواهد کرد زیاده و السلام - قدس سره و سید صاحب
 فریاد درین من مستها نیکه تمام حضرت یاد کرده ام امید است که موجب توفیق قول
 من شده باشد خواهی احوال بقدر تعمیر سامی کشون است انچه من همزاد صبر می
 نخواهد بود اگر چه در توبه مزاج فیض استزاج توایب صاحب توفیق پیری است
 که با درسه آن هر چه مذکور محفل قدس شود افسانه ایست این شخص بنظر
 رسیده و بخار خواب بچیده اما در صحت محیط است عارض نیست که در شب بخت
 بتدرکات والدین و از نشانه نصیحه محبت خواهد کرد و دست انشا بدین
 در محلی که آبروی بی خون عاصمی ریختن درست داشته اند تا اگر این مریخ بر گران
 است برای کسیکه بنده و حاجت بنده او بر محبت لبالب محضه قماش
 تا بر طولی ناید یا است مرا از راه در هم اینجا مشاهده شده هر قدر فکر درست
 پیش است مذلت پیش خواهم کرد قرع حنین افتاد با ندامت ترا هم بنده زیاده
 توالی رحمی و لطفی و السلام که در امتداد را نوشون از زبده اسرار صاحب
 میان علام صادق سه قاصد رسید که در آنجا نام است با ندامت بکاک
 گردش تحریفات با نیاز مند جناب شفقت آیات در باره که در اجز
 بنده بتدرکات گرامی نمیدانند سوال و جواب اشتیاق را ساراب دولت
 تحریفات اجزات آردت نمیتوانند از کس غنی و جلی آگاه نیاز و بی نیاز
 است و می نیست که علامه حسود جهان بلا گردان آستان انقضای تو مان
 نیست تا حال ادب مقصود استک و جز عرض آریب سلام حضرت حرمان
 دست قلم ساخته حال که محور با او بسیار است بخانه شرف ایب آرزو
 میاند - کمال از دزد دل من جو جزوار و باز نه هر زمان نامه درود آرزو
 نیاده آریب ادب نیست - قدس سره چشم شما و انتظار آن اقبال سار سار

قطب الدین سلمه شادب العالمین مروک دارد و پدیده جا کرد و انستقام کلام
 موجب الشرح روحانی و جسمانی شده بحالت در عالم سفلی که بازار اعتبارات
 گرم و سودا و جهت ترویج دار فانی نایم روزگار منتهی به افزونند اجتناب نیست معینا که
 صاحب سلیقه باشد قدامی طبعانه محکم طبیعت شجاعت اصلی و شجاعت جمالی احوال و
 و مروت بحق حضرت واجب التحمده در وقت نای ما کرده باشد - آمد هر چه بر طلب
 رسیدا بنام سابق رسید در نگاهداشت کتب که مهابتخانه گرم نباشد انقیاد طبع
 بکار برتد و امر ضنا سے عزیز جان بیان کریم الله صدق رضامندی ما و انند
 زبانه ملاقات آرزوست - قدمت برادر صاحب میر محمد علی صحت دعایت
 ظاهر و باطن توام فائزات نتیجه برکات صاحب یار دیاورین با دورین اثنار سوا تر
 شکر بایستی سالی مثل قرابے فاطمین منقسط شدند مگر بید رسیدن شرفی خود نگار
 که خبر قدرت از منزل مقصود و تخریر رسیدش یافته شد و به تخمین ایام راه مدت
 سفاعت منقضی گشته گرامی الشرح نامعید و آنه نشد و یاد در راه باشد تا حال
 که بوعده بایستی شفقت انصاحب بر مان خطر رسیدن بود امید و هر چه رود
 و اصل شود الهی بپس براد شکایت بید غلام صادق جان عزیز که اسباب اغماص
 با خود دارند اغماص کردن به از دست آوردن است شکر منان جنتی که خبر
 امتنان خود منت مخلوق بر من درست ندارد و گردم از قضاة احسان محم
 نسیار و پیشتر بدست قاصد فرستاده - صاحب حرفی جمله محتوی *صالحین کرم*
 مرسل گشته الی الان جو ایش مثل بخش خاطر شکر نیست چشم است که
 مذاکرات برودی واقع اشرف رشودند زیاده الهی عمر طبعی ادا شکر صاحب الهی
 فضل لائتالی شامل حال حقیق شکر حسب من بار تعاضل از من که اخلاک لها
 مصاحب خود دارم و چه وجه اعذار تو اند شد جرم ملاقات من عذر سائگی
 چه خواهد بود خدایا هر چه باشد عشرت و آفرین که در حالت محبت از دوستان
 جز عذر عشرت سمون نیست مدت به برگزشتا ما نیست نامه رسید میدانم
 که ایامید اینقدر زمانم ردزیکه در ریاضت خبر سادات صاحب نظر
 میشود و بیشتر به گرامی در اصل سبک در زبانه سخن ما غنا نصیب بود و بسندم

خدمت علی میان صاحب صاحب نوت حیات من استیاق
 بعد جنون رسیده ربط کلام در برابر از آرزو کفایت با فاقه شوق دارد از دست
 خاطر رفته سکاره زمانه بیدار گویند ایند است اما با مجنون تیکه زیاد و پروری
 صوری کشف سبب غلبان و فراش دل باشد حقا که نیت مصمم بود عنوان
 بر صفت پیش کرده بنظر دست از طلب کار با سسستن و کتاب حیران ناشدن
 خانه تالم و ترک مانع دنیا و باقیها که جز خیال فام و طولی نیست نموده با چنانده
 حیات را که اصلت موجود مسرت از صاحب بگذرانم بندگان مظهر اخلاق و
 اشتیاق جنتی تو اب عالی جناب با حکم می این اراده طلب داشته خاطر داریها
 فرمودند که با نفاقتها سے وعدہ منجونی که در نصیحترا بیان مقرر روی سلسله اسیر
 خود باید داشت بر زبان آوردند در همان وقت عنایت ظاهری که از این دنیا با شوق
 نقدی مقرر ساخته اند اسب چهار بار چه عطا کرد آن مرد مانع دیوانگی در اصل
 شد الا سر بصر از ده را ماضی نیست زیادہ نماوا اسلام - خدمت برادر بزرگ
 شیخ مخدوم عالم سلسله اللہ تھا کے مخدوم فقیر سلاست - اہتمام از شوقی
 و تنگیہا سے ایام سلامت کہ مثل شامہر بان چنین دوست تمام سامان را کہ بزرگ
 و یاد صاحب خود پر یہ بہت زبان است بختا بیت نامہ کہ بر اسے ذات شریف
 تحلیف سامعی و بر اسے من راحت عمری خواہد بود سپہو یا و کند غلط می نویسم
 با آوردن دوستان نزہت نگلشن زندگیانی است تحلیف و تحلیف مدغلی ندارد
 اگر چه احتمال عوارض بر روی تمام خاطر کہ پاس محبت بگو گیر دست تشک لالین سنا
 مشکل ترا بنگہ تصور این ماجرا دل محبت منزل هجوم و خیالات کہ تخمیلہ خیال
 فاسد ہم دارد نا منظور تر میشود یعنی تعاقب کہ انشا اللہ کلہ سے موجب از نور سنا
 دست می بستی کہ در پنجم نشاط دوستان صاحب بساط خاطر میشدند چنانشد
 ذکر کرد می کہ با منصوب و صدہ اسامہ مرا آشنائی مباد عارض و سوار تر انا کہ شریف
 در دگر دیدم حق و الحق و البی المطلق در بنوا از محصل دنیا بزموا صلت شریف صاحب
 مہربان در نامی از منت دونان متن و دل نیت الہی مد عامی دوستان مسر با و
 عاقبت بخیر و السلام سقا صد شادی و شوق صاحب مہربان سر با و

و عطاقت مطاع دو جهان میر محمد علی صاحب سلمه الله تعالی که آدابش
 انتظار مونس مصائب انظار بود و بفرز فرزند من دل شده راهم آغوش مست
 نمود اسرار آلام مهاجرت که از معارف تشریف صاحب خفاط حریفین من ماند
 بیاس نزاکت طبیعت شریف که جمله اندک کمال اخلاص من صدق اندوه
 پر شکوه میشود مصلحت عاقبت فکله مصائب از حرکت بجای حاصل راضی نشد
 لاجرم جز دست دعا بجناب و ارباب حقیقی برداشتن و مسالت العفیان و
 ایام مفارقت کردن و اتمام عمر بمصائب خوارستن هیچ نیامد آنده با صبح صاحب
 در حق تقدیر زندگانی یعنی فرزندان کامکار جهت تحصیل علم عربی بنشیند من و
 قد عن واجب است - که آنکه ریمه بالموجب ارشاد سلف که اطفال را بمعنی
 آیه و حدیث آنگاه باید ساخت منقول است دوم اگر بحال رسیدند ...
 موجب ایاست و الا نشب فارسی خوانان بهره قد حاصل شود سلیقه در دست
 میگردود سوم کمال فارسی همین قدر خواندن ز فو نشستن که او سبحانه بخوان
 عذر نمود مقررات ارشاد با پر کرد که در صفر من کدام کار بهتر آدمی در پیش کشد
 که یکسب آن تهذیب اخلاق شود دیگر در ای آن که فست معلوم آنگاه باید ساخت
 صاحب خفاط دو سال از عمر ایشان براسی اطاعت شفقت بکس از تهذیب و
 تاکید دست باید برداشت حدیث شیخ محمد دوم عالم صاحب سلمه الله تعالی
 تحریر یافت - الهی سبب چیست که مهربان صاحب من آن نام مثل من نیاز مند
 بلکه صرفه فاش جز باید شریف صاحب است و نیست از صغری خاطر حکم نموده
 بسلامیک سرمانه حیات است یاد نمیزایند و به پیامی که بصناعت عفت است
 الم کشیده را خورند نمی نمایند خدا یا مانع هر چه باشد خیر باشد زرق حریفان
 صورتی با حصول دل سهل است استماع شهادت چهار متوحش کرده است که قلب
 خفا کشید مثل آن از شرح شوق و در آینه صمیمی منقوش است
 جز مکر کرده ان بیانش نیست از عجلتی که بحال بنده شدی بجای نمیدوم حرف داشت
 ز فغان رسا یاد از تقصیر حال کرده با هم ممکن چیه یک بر مزاج شریف خواهد
 باشد بوسید دوستی با شریفی هر دو مشتق از صداقت بحکایت نه توان

کشی و مفضل نیز جرایم شنیع عقوبت کار کردی است باید کرد و در دست ذمانت کوتاه باید
 فرمود که از بیت حبان محبوب سبک نسبت زیاده العاقبت بالعاقبت به بعضی برپاورد
 در شکایت ویر رسیدن خط ظلمی شد الهی فریاد چه باشد که مهران برادر محفوظ
 العارضه انشا الله تعالی از یاد کردن مقصود اندیا وصف السلاک طرق اشک
 طریق نیک که حقوق اخوت عقلت رسا میخواند در حق برادر یک آرزوی
 سر ایا چشم و بذر که هر چه هست زبانت جانزدانسته اند اگر چه اختلاف قمر سما
 وقت ریح محکوم و غیر آن در صافی تهاوان هم جای کرده است میتوان محل نقد آن
 استعداد کسبت که گر مهربان دوستی و برادری واسطه استوار است کرد
 لکن صفوت و جذبات که با طبیعت اینکس مختار است بتولی ندارد یعنی از تو
 در برادر تو بجز معر از لیا آیت رسم بر از لوث ریاست انچه شد علی غمناقه و ال
 در زمان عالی اخلاص از عنقا معلوم تراست جانشین طلائع حضور و انتظار
 با اقتضای آن داشت که مثل شام صادق الاجبار قاصدا جوره دار
 هر چه ای با حقیقت واقعی که زبان عوام در بیان آن قاصر است بوعده نزدیک
 میفرستادند که ذات مقدس نواب صاحب آغوش با و از کوالف در بهار است چه شده
 که نشد ای عمر مزید باد جواب بدستخط فاضل نواب عزت الدوله مالگیر گلکن خان
 با در صفه زنج مرجم در بر سی شریف از دل سرد بهایه زمانه مشهور بود از کسل
 مزاج سرگز اطلاق ندا شتم و الاجه معنی اخبار متواتره طلبیده میشود و بهر کیف
 متصل حق شال حال شود مزود و در رطابا تها گردانند زیاده مشتاق دانند و اسلام
 تحمرازین سفر دولت شمر غیر تحصیل منت لازمت اینجواب غنیمتی تها فته دور
 برابر غنایت عالی صدیقی بهم رسانیده که احصای آن ملک المتعالم سید
 و مشهور از وضع خلوص و بی ساختگی در حساب با یابان محفل عقیق مندر
 مکشوف شده باشد از بموجب بموافقی اگر از تحصیل سعادت مقصود میشود
 غنی شود معینا عندا نوع کسل مزاج در پیش دارد و همین سبب امروزه
 کم می نماید بعد الحمد که ذات گرامی صفات آن مقصود در جهان لفظ صورت
 معنی احسان صاحب مهران بصحت و عافیت است و اوقات این از با هم

افتاده و شکست بے حلاوتی دیده اگر چه گفتارش نزدیک باعتبار نحوایه
 ناما جار میرود معروف زمان شدن و تمنا کامیاب شدن است عمر درازنیا
 مشاهده کرده است داده اند و الا زندگانی بگزاران جانی است تا نوشتن چیزی
 آلام الم آورد اگر چه مناسب سوگندی که نوشت آمده بود با نوشتت صلح عمر
 فاکن چون ثبت انفاص طوبیت صرف صداقت و خلوص است بے اختیار
 از یاد پرده اسے خداوند هر کس حق حضرت واجب انجیبات برین شکل مرگ
 ... بدل زندگی آرزوست والسلام - بفرع من لواب صاحب
 والا جناب فلک رکاب گردون قباب میرساند محضر از راه عنایت و قدر دانی
 خدمت دیوانی این ملک حوز مقرر فرموده تا مور کارا گردانند و با خود اعتماد
 کاروانی و دو تنخواهی و دستگی بی بختی مامور فرمودن و باز گوش والا گوش
 گفته عرض گویند گماشتن انجام این محقر سهل است سرانجام کار هر کاره
 میگذرد یا با نظاری جواب سوال دور دست اکثر وقت از دست رود انگیز
 مور و مطامن و نفرین میگردد قلعه ابر شیخی جاگیر عهد خلدگان نورانند مصلحتی
 مقدماتی عرض کرده بود از حال خالصه مقرری جاگیر قدیم با و داده شد و محالات
 خالصه که زیون بودند بنده بنظر کفایت در تنخواه جاگیر داران که وطن دارانجا
 بودند با صفا سولسے تنخواه داده و محالات جاگیر داران که وطن دارانجا بود
 با صفا سوا سے تنخواه و محالات آن جماعه که قبل ما به حاصل است خالصه
 مقر ساخته برین بنکو خدمتی بی بختی منزل خدمت المیدوار نفضل است که درجه
 پذیرائی پاینده دیگر جای بنده خلعت امتیاز خدمت محلی گردد واجب بود عرض نمود
 آفتاب دولت و قبال تابان باد و خا صاحب هر بان بسیار سادت و تنخواه
 دیوان تن بقصا سے تن ریت بی تعاصا سے دوستی دوست فکر جاگیر
 فرزندم سید شلب الدین سلسله نندتالی بخاطر کرده عرض کردین خواسته
 لهذا مقبل مکان که در کجا خدمت می نماید داخل عرض شود میخوابد از اینجا که اسل
 ... سنی خواه بمصنوعان این بیت سے
 یک چشم و یک دست یک سینه یک شکر به صد شکر که نقش بر چمن ماند قلم را

فردی جهت شهر توابع عالیجناب بخدمت فرستادند بنظر عالی مقام حضرت
 در ناله عالی گذرانیده جواب پاصواب عنایت کنند قدرگران کنند محقر
 صاحب بصورت دعوی توقیر سلامت طرف صبح و شامی صاحب با توابع صاحب
 زاد الله تعالی قدر بجا بدر بار سوار میشود و بشام ماه صیام خاک باس چهارم
 مصدق شدن ابرام است انشاء الله العزیز قطره فقیر که حضور عطف است
 حساب خواهد بود و پیشتر رای صحت با درجه فراموش برادر است که در مراد آباد خدمت
 شاد می طلب داشته اند بخدمت گذارن رفت است حال از زمان ترشاد است
 رسید جهت محافظت خاک و ابر در صندوق کرده بریل بار ساخته شد
 اگر دستگیر میر و زافزون خان باشد بهتر است و الا بهر روش که این شهر
 بی انصاف باسانی بر آمدن تواند بود و ان شاء الله اولاً و آخراً علی ابریک الکریم
 فرزند زندگی پیوند سید قطب الدین و نصیر الدین و غلام زین العابدین
 و عمر البنی و جیش علی سلمه الله تعالی در است عاقبت نامد که سید
 عاقبت پیدا است اگر گویم که ابواب محبت مسدود است توان گفت
 و اگر گویم که طرق و شوارع از در اختلاف تا لکم شوند است پیش عاقل و جاهل
 بتوان گفت سنگی باسے و واقعاتی که در وطن میگذرند و بمقتضای
 تقصیر عناصر و این ترکیب که مخصوص من و شما است شنیدن آن علم از آن
 من حسب التحقيق از نوشته باسے معتبر معصوم میشود در آنوقت از غفلت
 و تقاضای شریف چه قدر دل از جا میرود و اخبار دیگر فوق بر استخبار خیرت
 بگر باره بار آرد گاه محمد مهدی بیاد می آید گاه جیش علی و محمد حسن بجا
 میری است که در آنوقت دل قرار و فتح بجا هر حال حال بعلت دیر رسیدن
 زود کاری در موافق رسید خط است خدا یا هر چه پیش آمده مگر بجز دست
 باشد نزدیک هر بدری غفلت و تقاضای پسر از حال خور سهل است از حکم
 مایع مضطرب پسر پیش آمده باشند بهر صورت ما را بقلبات باید برداخت
 و توفیق یابد آورده اسے شما از غلب الهی باید خواست الهی اگر یابد پسر بفرزند
 آن حسنت است بفرزند هم قطب الدین و غیره از زانی ما و بانی و اولاد

شکر تو جهات رسائی که باقتضای مکارم فطری و غیوض ذاتی از جناب
 احسان آب فلک رکاب در انجاح مقاصد محقر و انجام تمنای این از همه
 کمر معروف گشته حق با حسنه که افزون از حیطه تحریر و خارج از دهنه فقر است
 از دست و زبانی که بر آید به کز عهدہ شکرش به رأید به مگر با براد اعطاست
 سامی و اطاعت گرامی و رخت آن بو طایقت و عاسے بے ریا و اوراد و ثنا
 بے احصا و با طقت نماید و گرتہ از محوسنی چرمی آید که سیاس جلالت تو جهات
 را شاید همه حال این بنده بنده اشکان شرف و خریدہ اتقان مینفت
 است بمقتضای عنایت و رافت همبرین آئین پاس شیوہ که تو جهات
 مرعی داشته بتقدیم خدمات مفاخر کهن با شند زیاده ادب است
 خانصاحب من قدر دان بنده سلامت - طمان مهربان خوش خان قوم
 افغان که بخدمت این ضلع ما سورد و بکار دو سببها اینکس مشغول بودند لکن
 عصر و حیدر و بکار باید گفت و مخلص نیز رافت آن خداوند نعمت همیشه در باب
 جمیعت خان مذکور بخدمت معروفند داشته با محکس آن عزیز پریشانی علیید
 حالی خان مسطور گردید اگر هست و الا نه است آن عالیقدر ثلثی سازد و آن عزیز از
 پریشانی و مخلص از غم حمله بر آید والا گفته سعدی علیه الرحمه
 هر چه بود بر سر من تو بسندی رو آید بنده چه عیب کند حکم خداوند راست
 شکر محبت شکر راحت یعنی نیته ایتقه و صحیفه شریفه مهربان صاحب و صاحب
 مهربان کشف تو کرد ان سلسله الرحمن - آردا بیکه غنچه دل در بلع ارزو و تمنای
 از خشک سالی مهر و موت برنگ بیضه نو لاد روی شگفتن نداشت به نرسبت
 رسیدن جهان جهان گل کرد و فرین فرین در دامن اصلاح سخت آنکه از
 کمال شگفتی و فرط محبت کلمات استیاق و آرزو و ذکر بر زبان جاریست است
 خدا بیکه آفرین بنده مهر و فاق است گواه گرفتیم کما این بیت مصداق حال
 من تواند بود

بے روی تو زندگانیم صیبت به صد خنده تگر بر چنین نیست
 فلک فدار و کوب سیه بار کبری که با من کرد با پیش آفریده کرده باشد اما چه

استکان که محبت در رتقی و احرام روز افزون نشود خرج همه میدهد و توان کرد
 الا سرشته محبت را از من نتوان گزینت قلبی بود که از روی نیکی بودن بسیار منظور
 وقت است و هر چه در بعد از دست گرد سر خلیفه ای صاحب من در بعد از تحمید من
 که غیر از حضور و خیال ذات با برکات شریف نیست که آنرا هزار زبان نقد و نمانم
 چه نثار کنم نگرینکه خیزد بگردان شوم و بعد کوی صاحب قبله انشا الله تعالی
 حسب آرزو در بعضی خواهد آمد و از ارسال بعضی سخاوت و در کلمه عبارت عنایت نماند که
 نماند در وقت رسیدن مخلص سعادت فرشاده نامی دیگر حاصل گردید کیفیت به هم رسیدن
 پیاز زنگس معلوم شد چندان و یکبار نیست و بند و قمار در اینجا جناب بسیار اند
 تکلیف ساختن نمیخواهد زیاد و ازین آرزوی موصل است الهی مزید باد و سلام
 تبرکت و الا جناب ذاب استکباب علی القاب میرساند از خدمت سرایا یعنی سراسر
 برکت که حضرت گشت بطریق رسید و عرصه ارسال داشت انچه را میآید که
 بعد از جواب بنحیض حاصل میگردد پس از تمامی ایام از رزق شد آمده موافق
 ظاهر شد قاصدیکه حال نیز نامه بود در شامه راه تلف گشت عرض داشت
 دیگر ارسال باید داشت و کلمی بود توجه و دستگیری بندگان عالی بنیاد منصب
 و انعام خلعت و اکرام سرخ جوهر سرفراز و ممتاز و سرلیند ششم در برابر بشکرا
 نصرت آداب شایسته بجای میآید و در واسطه از دیار و عمر و دولت تقدیم میرساند
 حسب الارشاد و نا و سلام استقبالی التیام پیش بر زبان الملک کرد بسیار
 بدین گرضی و توجه گوشش گردید و کلمات چند نظرات خوبی و کمال ذات با برکات
 بیان نمودند حاصل که آنست معلوم شد نراه نوشت و خواند اگر مسلوک بود
 باید بهتر باشد دولت با عنایت مزید باد آیزد قلمی ذات با صفات
 فالصاحب مهربان برادر سربلند قدم در حفظ و عنایت و مرحمت خود نوشت
 کامروای مستندان و کار زیاده هماندار او - الحمد لله که خیر و نماند شریف
 و بر خور داران از قاصدیکه خدمت میر صاحب می آید حسب سبب میرساند
 و موجب نشاط باطن میگردد و شایسته است که در عرصه سه سال مکتوبه در اصل
 نیست و در صورتیکه مراعات جهت مروت خاطر نباشد شکایت رفع و صواب است

و عجیب تر آنکه گرفتار چو بنور بخاطر داشتند و مرا قلمی نمودند که صورت سرانجام
 داده میشد یکی سرکار مع یک کور دام و جاگیر یک کنگ بست هزار روپیه مقرر
 شده هنوز معتمد مفصل فیت که کسی گیرنده بهم رسد و زریکه مهابت برکت اجله
 هفت هزار روپیه فرستاده و سی هزار روپیه را نشان مهابت گرفته میدهد و هم چو بنور
 منقرض اگر چه وقت بسیار ضایع شده اما اگر از دست و پنجه بیزار روپیه مهابت
 بنویسد بعضی اهل بی حاصل یا نزرده که روپیه توان گرفت با فقر مدنی مدنی پیچا
 بود احوال از بیماری میدید که عاز قوت قدر من است و اینها هنوز کاری روی کار است
 از کجا فکر اینکه در زرق و برق شد آنگاه یعنی مرکز خاطر است چه به ازین زود و خوب
 که فکری نموده آید و السلام - و صاحب امیدگاه کشف و عوار قدر دان
 معذرت الکلام شکر نعمت ما نم یابد عای دولت پر و از م یا از آرزو تمنا بر نگارم
 با روداد عتلم آرم الحمد لله که روی آید نشان اعلان و صداقت می باید اما
 بسکه سبب نعمت بقیاس که نعمت معتمد است وقت قدری و وقتی دارد
 درین وقت که بنده گرفتار شانت اقرار و اخوان بیله دارد سامان معتمد
 از وطن برآمده بشیفت صاحب درآمده چندین صباح توجه ملازمان در
 شاهجهان آباد بسر برده فلوس نسبت بحال من حکم رزی داشت که حق
 قدر دان نتوان نشان از استمداد گزارش افزودن است و استمدادی
 تحصیل مزید دولت و شادمانی از دوست آباء و حمله خیر طلی بیرون و اظهار
 اعلان و آرزو مشغول بوجهان شفیقت سامان پس بهتر است که کلمات
 و اختصار در آید و از حقیقت حال که مزاج عفو است متزوج متوجه است
 چهاردهم رمضان بخشی الملک طهر خان لایر سامان شیر افکن خان با تقاضا بنده
 را در دیوان خاص شایهات منصب دو هزار می ذات و علم خدمت ملازمت و جو
 گنا میدند چون یکماه دیوان نشد سیزدهم ذی قعدة جشن مبارک بنیابت طلعت
 چهار بار چه خوشگفتی و سرخ مرصع در حینم ایشامی روزگار که حقیقت انسانی
 پیش ازین جماعت از تو پناز رنگ کم است قدر افزودند الحمد لله هر چه دارند
 بی حاجت و حاجت که هم طیب عزت سرشت من نیست و او در در

این همه عطیات از لوط و شفقت ظاہر و باطن نواب صاحب مہربان سلمہ اللہ
 المنان مرنازیت بشکر و سپاس پایا نیست با لفضل بادداشت بدستخط
 وزیر رفته است بعد ازین آنچه رو خواهد داد خواہم نوشت دولت و اقبال روز
 افزون باد بقرض ہنگام نواب والا جناب فلک رسا بوالا انتساب بقرض
 سیاب بحر خود و احسان معدن الطاف و امتنان عالیقدر بلند مکان قہر زمان
 فیض رسان خداوند خدا بیگان میرساند کہ صبح و شام و میل بہار علی الدوام
 این بندہ پروردہ نعمت و انعامات ذہبی حزیبہ نقشبندیات در تقدیم مرآت
 دعا و مرآت تسلیم است صداقت و وفا کہ عہدہ بندگی و عقیدت اوست
 بسرچی برداشتا کہ قلے توجہ آن بمصنفہ ظهور جلادہ کر سگر دو آنکہ در بارہ
 کار با سے سید لطف الدین کہ فقیر نیز در خدمت ایشان اخلاص در
 ارشاد و خدمت است انشاء اللہ تعالیٰ کہ کوز خاطر شریف بود و بالا ازان
 بوقوع خواہد پیوست زیادہ جہ عرض نماید آفتاب دولت و سخمت از برح رفعت
 و اہمیت طالع و لامع باد بالنبی الامی و آلاء الامجاد - سترتیت را مایہ و طریقت
 و صحبت را پیرایہ ذات با صفات آن کاشف اسرار کل در صورت شمس جمہاد
 جہیم با کمال و انانی جہ افعال ناوانی سرزودہ وجہ عارض گشتہ کہ تا کردنی
 ازان سرگروہ نقاۃ من و انانی مثل ناوانایان سرزودہ ای کاشش این
 علم و کمال قد سے مقرر واصلہ سامی میگردد پید ہا اینہم ہم و فراست نا اہم
 اندیشگی از خزینہ ہست جرات گرامی میگردد نواب نمیکند اگر و کہ حرفہ
 نوشت بقلم آید با تعالی را کہ من بہم تخلص جرات ظلم بجنشایش تغییر کرد ہم
 عوام غلط بیگویم اعتبار تا کہ از کلمہ الحق اعلام باید اود نقاۃ خواہم ہم
 آنرا بسودا عنوب میسازند زیادہ جہ باید نوشت خواہد عاقل اندام جہ بہر و اتش
 محل آزند و استدام - وزارت و عوالی پناہ رخت و معالی دستکشایان
 منبع ایشان استخوان و ستان مشفق مہربان مورد مرحمت حضرت غل الہی با
 از شوق جہ قدر بر بخار و اولی است کہ کیفیت آنرا بجزایح انصاف استخراج بسیار
 در بارہ فضیلت پناہ قاضی عبداللطیف حنفی چہند قلمی بود فقیر از حسن میرت

قاضی مذکورہ بہت است کہ آشنائی وارد ہوئی تھی شریف معاون در یافت
 مخلص شد فاطمہ صاحبہ داشتہ خدمت مامورہ مشغول باشند و رفتہ
 خدا بقاسمے در خیر اندیشی حلالی مخلصہ داشتہ ہر باتا جائیکہ مشغول مہربان
 مشفق دیوان صوبہ صاحب اختیار باشد جب کہ دامہاسے جاگیر
 مخلص از تمام برگزیدہ حاصل باشند از انجا کہ چنین کار با مخلص مہربان
 صورت پذیر شود چہ جا کہ با صاحب رسالہ کار افتد و بموجب تصدیق نہایت
 داد مسمت تک اندیدہ موافق قابو است اگر توجہ خواہ شد بجای آہ
 خواہ بندران کیل در خدمت خواہ رسید زیادہ مشغول - و اسلام
 اظہار و کرم فاضل صاحب مہربان قدر دان قیامت زمان مشفق مکرّم
 مخلصان سلمہ الرحمن ازان افزونست کہ این بندہ التماس نماید عنایت نامہ
 و تازہ و روزنامہ شفقت آموذ نماید با مخلص مترجمان باب و تاج ایشان
 تمنا و سببگی را بنیالیکہ بے ادراک جو بخلصیت فقیرانیکس را بصد
 شفقت بخزیدہ اندہ بر گوید احوال فقیران تامل اظہار و مستغاث سبحان
 راسے بعض رسیدہ باشد یعنی بیماری مہوز دست نہر و استقبہ و
 آمدن وطن سبب مانگی موجب کثر طلال خاطر گردیدہ حالانکہ بر آمدن
 محظور دارد تا چندیکہ ازان اسباب سفر و استقامت چند روز در انتظار
 بدست آرد سبب نواب ناظم مشرفیست راسے مذکور بجنس ہمیشہ عنایات
 لکازمان می نویسد الحمد للہ کہ دعا و تالی سابقہ امور دنیا است و روز بان
 است پاس شفقت سابق تقدیم کے میرسد کہ حال از زیادہ انسان
 سعی بجایاندر سائید الہی مہر صدہ لبت سالہ نصیب باد - بجناب
 خداوند خدا سبحان فاضل صاحب مشفق مہربان قدر دان امید سگاہ مخلصان
 رسوخ تو امان بخدا السامی نظام الدین اگر از خلوص و آرزو بر گوید
 و از تمام منتقا و ہر گوید حکایتی است کہ پیش ازین نگوش از نقاشیوں
 و عدل شفقت سائمان خداوندی رسیدہ پیش ازان انجس را
 ہر کسی پیرہن شدہ منستہ صداقت در ترقی است تا با است

لا زبان همیشه فراسم دعا و ثنا در برابر آن اگر چه نتواند گفت اما بزبان چار
 احوال بگوش رسیده باشد در بیماری که گرفتار بود از آله نرنی نمود در طلی
 دارد است که نام حکیم و دوا در آن سر زمین نیست علاوه با حدم نمائده فلوس
 بدست آورده تواند عزم شاهجهان آباد کرد و غیر ازین که نظر با تقاضات صاحب
 ل راستی و در پیرایه کسب درین بحر فضا بهش هم دست نمیده زیاده
 اوراک دولت و ملازمت آرن دست سخن سخن و بنی المطلق که عرضند است آن
 دوست با دوا یعنی علیراد مخاطب به خان اعتقاد آوا نکه خاطر متوجه است
 کیفیت شرف بود در سیدانچه حواله زبان قلم شده است شنیده باشند
 شبیه طور تراوش کرد با ناز خون مسفور و انشا الله تعالی استند حکم
 پیش خاطر متعلق خواهد بود و محبت تحت و پایا بر او خواهد افتاد از آن آشنائی
 و بیگانه هم دقیقه اخلاص بریل خبر و عاقبت که دوستان را بهتر ازین تحت
 معنی باشد که فوت نشود و السلام اولاً و آخراً - انچه شد و البته در زبان طغر
 اقران که تسبیح و فیروزی بشام اخلاص ارتسام این اصغف الانام
 مره بعد آخری و کوفه عهد اولی از کتبی استقیابا وجود امداد اصغف که عبار
 از اهل اسلام باشد رسیده گرامی نامر موی در است قلب گردیده انشا الله
 تقالی هر که سر خواهد برداشت خود را بهتم خواهد ساخت چون اکثر صحافت
 بخط و مهر عزة حضور در خطی است مفا کبیر متقمن شورش و هجوم جنگ
 با مخلص که حکم والا ما شمر علی انچه کرده اند عقل از دست رفت و خون محبت
 بر مزاج ناخشا آورده یعنی اگر قبّه فدویت و نوکری اینجا رسیده و سلاط
 اساس خلافت در انتم نهیب غارت جائز آوان مشهور و جهنم دورانندیش
 گردیده باز ستمشیر کبیر بسین و خود را فدوی و نوکر گرفتن دور از آیین این
 عنوانست اما چون پاس ناموس گلوگیر است کافر و مسلمان کوم کرده اند
 خود را در کنار کردن با عروسی علم ساختن است لهذا چندی کوفت رونو
 انشا الله تعالی بعد فتح جنگ و او کو خان رسیده جنگ که انبوی از لمر ایان
 مستقیمه کن با خود کرده عزم این طرفها دارد و سگای یکایین حرکت ناشایسته

بموجب کلمه قدس است ترک این سودا خواهد شد بلی صد هزار تنم را در
 میدان میتوان گشت اما باولی نعمت طرف مقابل نتوان شد و السلام
 قدر و انا در عالم بسیاری که تصور بندگی از آن بظهور می نماید ضروری است
 زندگی بلی بندگی نیز زندگی است - جناب رسالتاب علیه و علی آله الصلوٰه
 در خریداری بنالی چه قدر توجیه فرمودند با کسیکه سبقت بر آن جستجو و
 معاتبت شد و وصی و ولی علیه الصلوٰه و السلام در عبودیت فتنه حیا که فرمود
 از بیجا صادق است که عید صادق در اسخ فدوی نزد کرمان گرانها می باشد
 همانا که سخ سرو خان ارزان نیست و پیشین بنده بدست آمدن آسان نه
 این فدوی عقیدت سرشت را که از خود پیدا شد ندانند خدا و رسول رستما
 و وصی بدینی عهد بسته که قبله توجیه او بعزیز جناب عالی بذات عالی دیگر
 نباشد لکن بنده که با تمام تسلیم شود بفضیل تمام لازمه گرام نشد و بعد
 یعنی حال است که با دین توجیه کار بسته عالم با نظام کشایش آدمی آید
 بر انجام تمام هم بنده چه قدر کار توان بود
 از خود مرا بدان که بودیم من همین پسر بنده کسیکه گوید غلام ما
 هر چند سبک کاره ام اگر زوی و ولی بخشی همه کاره ام
 تو مرا دلی ده و دلگیری من پسر روزه خویش خوان و شیری من
 با واقع سخن بگفته دارم که نصف لطف و سلامت طبع وجودت
 فهم و عدالت احوال نصف آن نه با گروهی دنیا بزوی غیر معتمد شرع
 که مشکراصل وقوع که آنها قابل خطاب نباشند و شال اهل اعتبار نه
 از بیجا است هر معتمدی که خاطر تعلق میکند در خدمت یامی تصویب میرود
 ابرادر بزرگ تکلیف آن نمیشود و استلام - قبله من این بنده همه
 کس میدانند برات رزق معین است اما خاطر بیاد حال ارباب بر نشان
 مطلق آن توجیه ساهی میرسانان وقت آن جماعت میشود توان بخاطر تحس
 مشغول دهاسه اقبال حال دل ملازمان گرامی شدایی میسر باد
 بر باب العباد - قبله من شهرت یافته که مستعدیان دفتر دیوانی ساهی

بحال حتی سادات که معتقدند محبت الایمانی سفارش
 اینها بچندین زبان گذارش خدمت شده خلاف آن برداشته چون
 تعلق خاطر خلل رعایا صیاح و مسا است دعا گوشتیم دارد که ازین مقدمه
 پریشان خاطر نگردد. خان عالی نشان من الحمد لله که نوید مستر جاوید
 عزیمت اشقیای بقره جنم بوسیله ذریعه سامی راحت و در خاطر نشانی انشا الله تعالی
 همین مقدمه محضتو نوشته میشود والسلام. طالب صادق من تحقیق است
 که در زلف محمد مهدی طبعت جلاک و فتنه رسا دارد و آنچه ندارد و کسکه در وقت
 ترتیب آزاد هم خود را بر دارد و در میان ایدر دین من دور دست و قطعاً
 سلمه الله تعالی نیز که من و نصیر الدین و غیر البنی سلمه الله تعالی که سلمه
 فی الجمله تربیت دارند در مستأخر و غلام زین العابدین که در باغ کارها و نوشته
 من دارد اگر نجات است گو یا در تخیلیست خدا تعالی میداند که چه قدر
 دل و جان من میباید حیدر روز تا که بقیه سفارقت است آنچه دانند بکنند
 انشا الله تعالی و چند کتبی بشیم نکات آن واقعی بل خواهد آمد و السلام
 نصیحت بنایا اکثر مردم آینده است که آن صلح تعاضل معاملات و هدایت
 آن شریعت بناه نقل کرده اند مزاج عالی نواب صاحب که بوحشت آمده بود
 بوسیله اخلاص و بندگی شکین داده شد آینده اگر در محل خدمت بود
 است احتیاط ضروری و انکار اختیار. حوالی پناها مادام که بیول داران کنند
 در کارهای بدست داشته رجوع برواته و فقر و یوان صدور کنند و محرران و رداون
 بیروان موافق ضابطه عقلمت دارند پس از آنکه چنین معتد به بعین و الا
 بر تندی و همیشه استغفار کرده است جواب معروض داشتن محبت خواهد بود
 از آن قسطنطنیه آینه که عن کتف خلاف ضابطه چیزی بعین نیاید تا موجب
 وحشت مزاج مقدس نگردد و پریشانی فرقه بها و برهمنی کارنامه که سرکار و الا
 و السلام. اعز الایجاد علیک سئل شما دوست و خیر اندیش مقصدی مباحث
 دوستان باشد نقصان بجا کشیدن بجا باز سلیقه بد نماست چون موجود است
 خزانه و دار الحکومه بهم می باشد در مسطور خواهد که بیخ نجم الدین خایند که در

خزان جمع مؤوه حقیقت زایا احصافه کوجودات کجسور پرنویسد و السلام
 جان من بر شما واضح که سوات و نقابت پناه میرامام الدین از دیر وقت
 آشنا حق رفافت مستر که باید گردن من ثابت کرده اند مرا طمانی و تدارک
 هر چه از دست بر آید در خود حقوق ایشان کم از کم تصور باید نمود و در ثواب کارها
 حضور پسر شور در محل نقصان و مقهور است فکر که در هر دو صله و بقدر رحمت
 سوات پناه معزنا الیه میشد پیشرفت نیست و جوهر سخاوت ایشان جزین نمی آید
 که بازمانده باید ساخت لازم که آن برادر بکار آسای و وطن میرمومی الیه چند آن
 حضراته گفته که من خوشنود شوم زیاده و السلام - ای فرزندان جنت ای حضرت
 قطب الدین معناه و تمهید برای تو من بظهور و اشعار است خوب و رنگین نوشتم
 و خطی است خوب فراهم آوردم اگر تو هم حسب آرزوی من در کسب کمال قوی
 بر محبت و محنت من دل من بگرگازی هر آینه مشقت من را بیگان نرود
 و ترا هر سه و جوهر سه و مملی گردد الیه پسر و پسر زاده را تو فین خیر عطا کنی
 یعنی هر چه بهتر باشد بجز معدی کرامت فریاد قرینم محمد مهدی علیه السلام
 سلامت - رسم است مستر که نسبت پسر زاده عزیز می باشد
 مر الیه بدرت قسم که در عالم صحبت تجسین علی سلمه الله تعالی بر تو نقیص
 اعتبار ندارد و دوازده تو دو خاطر یکی خاطر تو - دوم خاطر بدرت سلام الله
 نقایع منظور است و کفری باشد شهیدا - خان مهران من حضرت سید
 رحمت الله بلکه قدره عن درین ماده میفرمایند تا اکثر بزبان کتب
 ترجمان گذشت که امیر الامرا بهادر درین کار با سهام فلاسفه که انهم بان
 معصود اند مقرر ساخته باید دید چه نحو عمل می آید و امسال درین ملک
 انبه بسیار که بار شد حضور خدا با غنایست فالشبه قرقی کیرانه که سواست
 چهار دانگ سندو شان که آفت زده باد و ابرو سنگ است احتمال است
 که از پسر ارباب غم یک شبه بر شاخ مانده باشد ازین موجب وارد غم بر شاخ
 اند چون در مزاج حضرت میل بخوردن انبه بسیار است لازم که درین امور
 جهد بلیغ بکار رود و با غما و کار گزاران غفلت عارض نشود و الا انهمی مور

دشت و بیداعی خاطر اقدس خواهد بود و السلام - خان والا شان سلو ازین
 یا صغیران و نا توانان طرف مقابل شدن و لغوه از کام جماعت فلک
 که عشق و بدین خیل و سخته اند عشق خوب نیست اولی و التبت که از خود
 گذاشت نمایند و پر خانه مهر خود نیز بدیند و مقید مردن مورث با وصف تخفای
 که دستور العمل است اراضی برورنه بحال و عشق و از سر نو سندر این مشایب
 است - حالانکه این جماعت بصیغه صدر طریقه است و اشتیاق
 مستحق تصرف کرده اند و حالاً آنچه صدر صادر شده است - که صرف کنی
 صف غریبان مشکن و علی الرسول الا البلاغ و السلام

تمام شد مائمه الطبع

الحمد لله والمنته که انشای بهار نگار کمن دغوبی و
 بصحت تمام نامی مطبع مطلع العلوم و اخبار نیر اعظم مراد ابوبکر
 با تمام این علی پر و پیر آیت و اخبار نیر اعظم مطبع
 است آراسته و پیر آیت هو که سر شمشاقان هوی -